

# باغهای مغولی،

## از کابل تا هند

### نسرین فقیه



چمن زار رفتیم».

در هند، فقدان شیب‌های ملایم برای ساختن باغهای پلکانی و جاری کردن آب در نهرها به طور طبیعی، مایه زحمت بابر می‌شود. هنگامی که به هند می‌رسد، در جای دیگر در دفتر روزانه‌اش می‌نویسد: «در هند، سه چیز ما را آزار می‌داد: گرما، باد تند و گرد و خاک. نبود آب روان مرا واداشت تا دستور بدهم هر کجا که منزل می‌کردیم، چرخ‌های آبکشی به کار بیندازند تا آب روان جاری شود. همچنین دستور دادم آن جا را با شیوه منظم و متقارن بیارایند. چند روزی پس از ورودم به «آگرا» رقتم. جاهای مناسب را برای ساختن باغ وارسی کردم... این جا را انتخاب کردم؛ چون در اطراف آگرا جایی بهتر از این نیافتیم. پس دستور دادم چاه بزرگی بزنند تا آب در جوی‌ها سرازیر شود که هم درختان تمبره‌ندی آبیاری شوند و هم آب کافی به حمام برسد. سپس دستور دادم حوضی بزرگ بسازند و دور تا دور آن را با باغی کوچک و سکونت‌گاه‌های خصوصی بیارایند. بدین سان، در این هند ناخوشایند و بی‌نظم، باغهای منظم و قرینه هم پدیدار شدند. همچنین دستور دادم در هر کنجی باغچه‌های زیبایی پر از گل سرخ و گل نرگس به گونه‌ای موزون و ردیف هم بسازند».

هر چند بابر در آغاز کار به دقت هندسی و ردیف‌بندی در معماری باغ اهمیت بسیار می‌دهد و تکرار چهار باغ ازلی سمرقند را می‌طلبد، اما به تدریج باغ‌سازی او در تطابق با پهناوری سرزمین‌های قاره هند، ابعاد وسیع‌تری پیدا می‌کند و الگوی دیگری از طراحی خیابان‌های عریض و چشم‌اندازهای بی‌انتهای جایگزین چهار باغ محصور دیرینه می‌گردد.

بابر که جلگه‌های وسیع و هموار شبه قاره هند دل‌سردش کرده بود، زیرا نمی‌توانست در آن جا چهارباغهای محبوبش را با نهرهایی که در شیب ملایم آب را به طور طبیعی هدایت می‌کردند و تنگ‌راه‌های مشجر سایه‌سارشان را بازسازی کند؛ غالباً در فصل خوب سال که برای او پاییز بود، به کابل بر می‌گشت و در آن جا

نظر تسطیح خاک زمین و درختکاری در آن به چشم می‌خورد. هنوز هم در شهر کابل منظره‌ای تماشایی و باشکوه عرضه می‌کند. این را نیز بیفزاییم که باغهای شاهی برای نوادگان تیمور محل گذر بوده است. چند گاهی در فصل‌های معین آن جا می‌ماندند و پس از رفتشان، باغها به تصرف مردم در می‌آمد و به محل تفریح و گردش آنان تبدیل می‌شد.

می‌توان حدس زد که پایین‌ترین تخت، با در بزرگ رو به شهرش، مخصوص مردم بوده است. در تخت میانی، چادر سلطنتی را برپا می‌کردند که به بارعام اختصاص داشته و بالاترین تخت مخصوص حرم شاه بوده است.

بابر «این شهریار رمانتیک و صاحب‌قربحه و خوش‌محضر تاریخ شرق»، این تماشگر نازک‌خیال درختان و گل‌ها و میوه‌ها و این ستایش‌گر طبیعت و ناظر کنجکاو تحول از فصلی به فصلی دیگر، در خاطرات خود می‌کوشد تا آن مناظر عالی را که پیوسته در باغ‌هایش می‌آفریده است، ثبت کند. او از استازان باغیان می‌خواهد که در باغ‌هایش درختان انار و نارنج و سرو و بلوط و ارغوان بکارند. بعدها درختان چنار سیاه را نیز که از هند آورده بودند، بر آنها می‌افزایند. حتی دستور می‌دهد در باغ «بوغا» و در دو باغ دیگر به نام‌های «استالیف» و «نیملا» که به فرمان او بی‌درنگ پس از فتح افغانستان ساخته می‌شوند، نیشکر نیز بکارند.

بابر در دفتر روزانه‌اش، در میان رویدادهای سال ۹۳۲ هـ. ق. داستان فرود آمدن قشون خود را در کابل چنین نوشته است: «روز جمعه اول ماه صفر سال ۹۳۲، خورشید در برج قوس بود که به قصد جنگ رهسپار هندوستان شدیم. در باغ و قافروند آمدیم؛ چند ساعتی در آن جا ماندیم. سبزی درختان زیبایی خیره‌کننده‌ای داشت و نارنج‌ها به طرز باشکوهی زرد شده بودند. ملا ماراق، آهنگ‌دناواری در پنجگانه برابم نواخت. میل به آهنگ‌نوازی در من نیز برانگیخته شد. من نیز آهنگی در دستگاه چهارگاه نواختم. سپس برای صرف نوشیدنی‌ها به زیر درختان بید در میان

شش نسل پس از تیمور، نواده او بابر (۱۴۸۳-۱۵۳۰) از سمرقند به افغانستان کنونی و سپس به هند می‌رود. او بانی امپراتوری مغول و پیش‌کسوت سنت باغهای سلطنتی است که به مدت چهار قرن، جلوه‌گر شکوه و عظمت معماری مغولی می‌شوند. وی از لحظه‌ای که پا به کابل می‌گذارد، شیفته محیط طبیعی این شهر می‌شود. شهر در دل دشتی سرسبز بنا شده است و رودخانه بزرگی از وسط آن می‌گذرد. بابر، با اقلیمی بس دل‌پذیر روبه‌رو می‌شود و آن را برای بنای یک سلسله باغ، شبیه باغهای افسانه‌ای سمرقند مناسب می‌بیند. آن گاه دستور می‌دهد شاخه‌ای از رودخانه، به منظور آبیاری باغ شاهی جداکنند و سپس یک رشته باغ در جناح شمالی کابل می‌سازد. وقایع‌نگاران و جهانگردانی که تا اوایل قرن بیستم از کابل دیدن کرده‌اند، در وصف باغهای اطراف این شهر، گفته‌اند که در مجموع بسیار پهناورتر از خود شهر بوده است. گفتن این که از میان همه این باغها، کلام‌ها را بابر بنا کرده بود مشکل است. با این حال می‌دانیم که هفتاد سال پس از مرگ او، نواده‌اش جهانگیر، دست‌کم پنج باغ از باغهای ساخته او را دیده است. اما باغ شخصی او که جای دلخواهش بوده و هر وقت به کابل می‌رفته در آنجا اردو می‌زده است و به نام خود بابر نامیده می‌شود، هنوز در دامنه کوهی مشرف به شهر پابرجاست. این باغ، چهارباغ وسیعی است که بر روی سه تخت اصلی بنا شده است و با شیبی ملایم، پله به پله تا سطح هموار زمین پایین می‌آید. دیواری به ارتفاع بیش از سه متر دورآورد آن را محصور کرده است. نخستین سردر بزرگ باغ را در پایین‌ترین تخت، به سوی معبر عمومی شهر و در دوم آن را تخت میانی، برای رسیدن به شاه‌نشین در کوچه باریکی تعبیه کرده‌اند.

آب از آبیگری در مکان تخت شاهی، از طریق گذرگاهی زیرزمینی که بر سر راه آن چندین حوض ساخته‌اند سرازیر می‌شود، سراسر باغ را در می‌نوردد و سرنجام در استخری فرو می‌ریزد. باغ بابر، با این آرایش متقارن و غنای چشمه‌سارها و آبشارهایش و تنوعی که از





جشن‌های باشکوه ترتیب می‌داد. افسانه این جشن‌ها و شکوه و ظرافت مراسم پذیرایی در حضور هنرمندان به نام آن زمان، بعدها الهام‌بخش خیال‌پردازی نگارگران بزرگ مغولی شد. بابر به کار پر زحمت انتقال و پیوند گونه‌های گیاهی درختان شبه قاره هند و بازنشاندن آنها در افغانستان همت می‌ورزد و در دفتر روزانه‌اش با دقت یک گیاه‌شناس مسلط، از یکایک این گونه‌ها و موفقیت و شکست‌های خود در این زمینه یاد می‌کند.

در آگرا، شهر موجود را نادیده می‌گیرد و بی‌اعتنا به هوای سوزان هند، باغ خصوصی‌اش را موسوم به «رام باغ» به طول یک کیلومتر در جانب دیگر رود بنا می‌کند.

جانشینان بابر به سنت بنا نهادن آرامگاه‌های شخصی خویش یا زنان دلبنده‌شان در باغهای شاهی ساحل رودخانه‌ها وفادار می‌مانند؛ مانند «تاج محل» و یا «باروی سرخ» (Red-Fort) یا باغ - مقبره زیبایی که ملکه شاه جهان به یاد پدرش، اعتمادالنوله بنا می‌کند. در ساختمان باغهای مغولی، گرچه نظم هندسی چهارباغ را می‌توان بازیافته اما به تدریج بناها و محوطه‌سازی‌ها جایگاه مهم‌تری را به نسبت گیاهان اشغال می‌کنند.

حضور گیاهان کمتر و کمتر می‌شود تا جایی که در

اواخر قرن شانزدهم، باغ مغولی خلاصه می‌شود به سلسله‌ای از کاخ‌های با هیبت مرمرین. هدف از ایجاد این بناهای مجلل، بیشتر نمایش قدرت است تا ایجاد مکانی بهشتی برای لذت بردن از مواهب طبیعت. از همین رو، موفقیت مناسب اقلیمی و امکان دسترسی به منابع آب در انتخاب محل این باغ‌ها، از جمله تاج محل، نقش چندانی ندارد. نگهداری چنین باغ‌هایی طبعاً مشکل است زیرا گیاهان زود از بین می‌روند، آبشارها و آب‌نماهای وسیع به حال خود رها می‌شوند و خشک.

برای آن که طبیعت بتواند جای برجسته خود را در چشم‌انداز باغ دوباره به دست آورد، می‌بایست به پیشواز پایان قرن شانزدهم و فتح کشمیر به دست اکبر رفت. در کشمیر، با شب‌های طبیعی دره، سرشاری

آب و فراوانی انواع گیاهان و درختان، رؤیای ازلی چهارباغ دوباره زنده می‌شود. واقعیت بخشیدن به این رؤیا را جهانگیر، چهارمین نواده بابر و همسر ایرانی او شاه جهان، بر عهده می‌گیرند. جهانگیر، وارث به حق بابر بود، زیرا همچون او علاقه شدیدی به منظره و گل داشت. بابرنامه کتاب محبوب او بود و همواره آن را می‌خواند.

جهانگیر دو بار به کابل سفر می‌کند؛ بار اول در سال ۱۶۰۷م. که در طی آن، از باغهای نامدار نیای خود بازدید می‌کند. سی سال پس از این نخستین سفر، دوباره به کابل باز می‌گردد و این بار همراه است با ملکه شاه جهان که گیاه‌شناسی پرشور بود و دست‌کم دوباغ از باغهای کشمیر، «شالامار» و «نشاط باغ» را خود طراحی کرده بود. در این سفر چندین باغبان و نگارگر و شاعر، جهانگیر و همسرش را همراهی می‌کنند. آنان باید جزء به جزء باغهای بابر را بیاموزند، زیرا دره کشمیر و آب و هوای آن میل به باغ‌سازی را در این فرزند خلف بنیان گذاران باغهای دل‌انگیز بیدار کرده است.

وسیع‌ترین و تماشایی‌ترین باغ دره کشمیر، باغ نشاط است. راه رسیدن آن با قایق است. ضمن نزدیک شدن، همین که از زیر پلی تنگ رد می‌شویم، منظره‌ای

شگفت‌انگیز با عمارتی در دوردست که بر روی دریاچه‌ای بنا شده است، در پیش چشمان ظاهر می‌شود. آب دریاچه، مانند آینه‌ای عمارت را در خود منعکس می‌کند. در پس این بنا، باغی پلکانی، با شکوه تمام هویدا می‌شود. کوه‌ها این مجموعه نهرها و فواره‌ها و آبشارها را در بر گرفته‌اند و با عمارت حرم (زنانه) چشم‌انداز همه باغ در پای کوه بسته می‌شود.

این باغ که برای برنامه زندگی روزمره دربار و برای برآوردن نیازهای مراسم و آیین‌های تشریفات پیش‌بینی شده است، در عین حال از نوعی زیبایی محض برخوردار است و از این رو یک بار دیگر میل به فراتر رفتن در بیان عصاره یک تمدن جلوه خود را در یک باغ می‌یابد.

با باغهای کشمیر سنت باغ‌سازی‌های وسیع که در عین حال تصاحب منطقه، تنظیم آبیاری و طراحی شهری بوده است پایان می‌پذیرد.

درس بزرگ این سنت این است که با یک الگوی ثابت که ریشه‌های وسیع فکری و عملی آن را دریافته‌ایم، هزاران باغ در یک حوزه تمدنی گسترده، از مدیرانه تا هیمالیا، با جلوه‌های گوناگون آفریده می‌شود.

پایان سخن ما یک رویارویی نیست، بلکه طرح یک مسأله است. ما می‌گوییم؛ چرا باغ انگلیسی و الگوی تکرار طبیعت آن (naturalisme) توانست به مدت دو قرن درون مایه جهان طراحی شهری و باغ‌سازی باشد؟ آیا دوران آرمان تقلید از طبیعت و تکرار جلوه‌های آن در شهر به پایان نرسیده است؟ چرا بدون شک معضل امروز بشر در سازماندهی جمعیت‌های روزافزون‌تر، در طبیعتی است که منابع آن محدود تلقی می‌شود.

طراحی شهری آینده که هم اکنون اینجا و آنجا، نشانه‌هایی از آن در حال اجراء است، عبارت خواهد بود از ساختارهای ممتد و لایتناهی، الگوی باغ ایرانی که در ماهیت خود، صرفه‌جویی و تکرار، حد و بی‌نهایت و تفسیر و نه تقلید از طبیعت را در بر دارد، می‌تواند زیربنای کلان‌شهرهای قرن بیست و یکم باشد که در پیش داریم.

باغ ایرانی که بر اندیشه نظم دادن به طبیعت محدود استوار است و در دوران‌های شکوفایی تمدن، خود تبدیل به طرح شهر شده است، میراثی است پر بار و آموزنده. این پدیده را باید مربوط به آینده بدانیم و به یاد داشته باشیم که نه تنها وصف زیبایی‌های باغ ایرانی، بلکه شگرد قانونمندی ذاتی آن، حد و مرزی ندارد و متعلق به همه جامعه بشری است.